

وسائط علیت الهی

(۱)

موضوع این مقاله تفسیر موضوعی بحث علیت در قرآن کریم با تکیه بر نظریات علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان است. مبحث علیت را در قرآن کریم می‌توان از زوایای مختلف به نظاره نشست، اما آنچه را این مختصر پی می‌جوید این است که بر اساس آیات شریفه قرآنی و تفسیر المیزان علیت مطلقه الهی را در سلسله نازله تحقیق کرده و به معرفی وسایط و مراتب علیت الهی در قوس نزول تا عالم ماده بپردازد. پس تعبیر ویژه قرآنی این وسایط و مراتب، با عناوین ملائکه، جنود، لوح محو و اثبات، مقام کرسی و عرش و مقام امر و خلق، بررسی و تحقیق می‌شوند:

۱. ملائکه واسطه‌های انفاذ امر الهی و تمامیت اسباب

﴿جَاعِلُ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّنْثَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ (فاطر: ۱)

کلمه ملائکه جمع مَلَكٌ به فتح لام است که موجوداتی هستند مخلوق خدا و واسطه‌هایی بین او و بین عالم مشهود.

خداوند، همه آنان را موکل بر امور عالم تکوین و تشریع کرده است. ملائکه بندگان محترم هستند که هرگز خدا را در هر دستوری که به ایشان بدهد نافرمانی نمی‌کنند، به هر چه مأمور شوند انجام می‌دهند. بنابراین جمله ﴿جَاعِلُ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا﴾ اشعار، بلکه دلالت دارد بر این که

تمامی ملائکه - چون کلمه ملائکه جمع است و در آیه با الف و لام آمده افاده عمومیت می‌کند - رسولان و واسطه‌هایی بین خدا و بین خلق اویند، تا اوامر تکوینی و تشریعی او را انجام دهند و وجهی ندارد که ما کلمه رسل را که در آیه است اختصاص دهیم به آن ملائکه که بر انبیاء نازل می‌شدند.

وجود فرشتگان نیز مجهز به چیزی است که می‌توانند با آن کاری را بکنند که مرغان آن کار را با بال خود انجام می‌دهند. یعنی ملائکه هم مجهز به جهازی هستند که با آن از آسمان به زمین و از زمین به آسمان می‌روند و از هر جایی به هر جایی که مأمور باشند می‌روند. قرآن نام این جهاز را جناح یعنی بال گذاشته و این نامگذاری مستلزم آن نیست که بگوییم ملائکه دو بال نظیر بال مرغان دارند که پوشیده از پر است. چون صرف اطلاق لفظ بال مستوجب این نیست، همان طور که الفاظ دیگری مثل عرش و کرسی و لوح و قلم و

امثال آن درباره خدا مستلزم معنای حقیقی آنها در مورد خدا نیست. بلکه از لفظ جناح این مقدار می‌فهمیم که نتیجه‌ای را که مرغان از بال‌های خود می‌گیرند ملائکه آن نتیجه را دارند و اما این که چطور آن را دارند از لفظ جناح بدست نمی‌آید. و کلمات **ثَلَاثٌ وَرُبَاعٌ** به معنی دو تا دوتا و سه تا سه تا و چهارتا چهارتا است، گویا خداوند بعضی از فرشتگان را دو بال و بعضی را سه بال و بعضی را چهار بال داده است.^(۱)

ملائکه، مطیع فرمان الهی

ملائکه نفیست مستقل ندارند و دارای اراده‌ای مستقل نیستند که بتوانند غیر آنچه خدا اراده کرده اراده کنند، پس ملائکه در هیچ کاری استقلال ندارند و هیچ دستوری را که خدا به ایشان می‌دهد، تحریف نمی‌کنند و کم و زیادش نمی‌سازند، همچنان که فرمود: **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا**

۱. ج ۱۷، ص ۷-۸، ترجمه تفسیر المیزان، ناصر مکارم شیرازی، و...، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، تابستان ۶۴، کلیه نقل قول‌ها با دخل و تصرف می‌باشد.

يُؤْمَرُونَ ﴿تحریم: ۶﴾. (۱۲)

ملائکه همچنان در فزع هستند تا با صدور اوامر الهی فزعشان زایل شود. (۲)

آرامش فزع ملائکه تنها با اوامر الهی

چگونگی انجام مأموریت توسط

ملائکه

﴿حَتَّىٰ إِذَا فَرَغَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ (سباء: ۲۳).

﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا﴾ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا
﴿وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا
﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾ (نازعات: ۵-۲).

این که در آیه شریفه فزع و تفزع به دل‌های ملائکه نسبت داده شده است برای این است که دلالت کند بر این که آنان آن چنان از خود بیخودند و از هر چیزی منصرف هستند که غیر از پروردگارشان به هیچ چیز دیگر توجه ندارند و این بی‌توجهی همچنان ادامه دارد تا وقتی که فزع دلشان به امر الهی برطرف شود که البته بی‌درنگ و بلافاصله برطرف می‌شود و تخلف پذیر هم نیست چون امر الهی تعطیل و تأخیر نمی‌پذیرد، همان طور که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس: ۸۲)، لذا با توجه به این معنا، از آیه شریفه استفاده می‌شود که

در مجموع، از آیات فوق برمی‌آید که: آنچه خدا درباره موجودی حکم کرده و آن قضایی که درباره او رانده و حتمی کرده، همان قضایی است که فرشته مأمور به تدبیر آن موجود به سوی آن می‌شتابد و به انجام مسئولیتی که به عهده‌اش واگذار شده می‌پردازد و در پرداختن به آن از دیگران سبقت می‌گیرد و سببیت سببی را که مطابق آن قضاء الهی است تمام می‌نماید و در نتیجه آنچه خدا اراده کرده واقع می‌شود. و چون منظور از آیات سه گانه اشاره به سرعت گرفتن ملائکه در نازل شدن برای انجام مأموریت و سبقت گرفتن به آن و

۱. همان، ج ۱۷، ص ۱۵.

۲. ج ۱۶، ص ۵۸۳.

تدبیر امر آن باشد، بناچار باید دو آیه یعنی ﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا﴾ و ﴿النَّاشِطَاتِ نَشْطًا﴾ را هم حمل کنیم بر انتزاع و خروجشان از موقف خطاب به موقف انجام مأموریت. پس نزاع ملائکه به طور غرق عبارت است از شتافتن و سرعت گرفتن بعد از خروج و به دنبال آن سبقت گرفتن، امر آن موجود را به اذن خدا تدبیر می کنند. پس بنابر بیانی که گذشت آیات پنجگانه، سوگند به مقامی است که ملائکه دارند و وضعی که در هنگام انجام مأموریت به خود می گیرند، از آن لحظه ای که شروع به نزول نموده تا آخرین وضعی که در تدبیر امری از امور عالم ماده به خود می گیرند. (۱)

مأموریت های مختلف ملائکه

الف. تدبیر امور این عالم: وساطت در تدبیر امور این عالم - با این که هر امری برای خود سببی مادی دارد - دلیلش همین آیات اولیه سوره نازعات است که به طور مطلق ملائکه را نازعات و ناشطات و

سایحات و سابقات و مدبرات خوانده که بیانش گذشت. و همچنین دلیلش آیه ۱ از سوره فاطر است: ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَّتَنَّى وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ که از آن هم به خاطر مطلق بودنش فهمیده می شود که ملائکه خلق شده اند برای این که واسطه باشند میان خدا و خلق و برای اجرای امر او فرستاده می شوند، همان امری که در آیه ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ (انبیاء: ۲۷) و آیه ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (نحل: ۵۰) از آن سخن رفته است. (۲)

در سوره نازعات نیز یکی از اوصاف پنج گانه ملائکه عبارت است از: ﴿فَالْمَدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾ (نازعات: ۵) در این صفت که انطباقش با ملائکه روشن تر از دیگر صفات است، مسئله تدبیر بدون قید و به طور مطلق آمده است. یعنی مراد از آن تدبیر همه عالم است و کلمه امرأ یا تمیز است و یا مفعول به برای کلمه مدبرات. و از سوی دیگر مطلق تدبیر هم کار مطلق

۱. ج ۲۰، ص ۷-۴۵۶.

۲. ج ۲۰، ص ۴۵۸.

ملائکه است. لذا قهراً مراد از «مدبرات»، مطلق ملائکه است.^(۱)

ب. تدبیر ملائکه فرو دست خود: بعضی از ملائکه مقام بلندتری دارند و امر خدا را گرفته به فرشتگان پایین‌تر از خود می‌رسانند و در تدبیر بعضی امور، فرشتگان پایین‌تر از خود را مأمور می‌کنند و این در حقیقت توسطی است که دارند. مقام بلندتر بین خدا و بین مقام پایین‌تر دارد. مثل توسطی که ملك الموت در مسئله بعضی ارواح دارد و پایین‌تر از خود را مأمور آن می‌کند. قرآن از خود آنان حکایت می‌کند که گفته‌اند: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾ (صافات: ۱۶۴) و نیز می‌فرماید: ﴿مَطَاعٌ لِّمَ أَمِينٍ﴾ (تکویر: ۲۱) و نیز فرموده: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ﴾ (سباء: ۲۳)^(۲). پس بین ملائکه، بعضی‌ها مطاعند و بعضی مطیعند. البته در عین این که اطاعت مافوق می‌کنند، اطاعت خدای سبحان نیز کرده‌اند، چون مافوق ایشان

شأنی و وظیفه‌ای جز رساندن امر الهی به مطیع و مادون خود ندارد، پس اطاعت مادون از مافوق در حقیقت همان اطاعت خداست.^(۳)

شکست ناپذیری ملائکه

از آنجا که ملائکه هر چه می‌کنند به امر خدا می‌کنند، هرگز شکست نمی‌خورند به شهادت این که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ (فاطر: ۴۲) و از سوی دیگر فرموده: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ﴾ (یوسف: ۲۱) و نیز فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِالْعُلُوفِ أَمْرُهُ﴾ (طلاق: ۳).^(۴)

علیت ملائکه (سبب قریب)، در طول علیت خدا

وساطت ملائکه منافات با این معنا ندارد که حوادث، مستند به اسباب قریبه و مادی نیز باشند. زیرا این دو استناد و این دو جور سببیت در طول هم هستند نه در عرض هم. به این معنا که سبب قریب،

۱. ج ۲۰، ص ۴۵۶.

۳. ج ۱۶، ص ۵۸۳-۴.

۲. ج ۲۰، ص ۴۵۹.

۴. ج ۱۷، ص ۱۵-۱۶.

وَالْأَرْضُ (فتح: ۷).

کلمه جند به معنای جمع انبوهی از مردم است، که هدف واحدی آنان را دور هم جمع کرده باشد و به همین جهت به لشکری که می‌خواهند يك مأموریت انجام دهند، جُند گفته می‌شود. سیاق آیه شهادت می‌دهد به این که مراد از جنود آسمان‌ها و زمین، اسبابی است که در عالم دست درکارند، چه آنهایی که به چشم دیده می‌شوند، و چه آنهایی که دیده نمی‌شوند. پس این اسباب واسطه‌هایی هستند بین خداوند و خلق او و آنچه را که او اراده کند اطاعت می‌کنند و مخالفت نمی‌ورزند.^(۲)

تنزل علیت الهی در مراتب مختلف

۱. لوح «محو و اثبات» و لوح

«محفوظ» یا علل ناقصه و تامه اشیاء

آیه‌ای که هر دو لوح در آن ذکر شده است، عبارت است از: ﴿لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (رعد: ۴۱) ام الكتاب یا لوح

علت پیدایش حادثه است و سبب بعید علت پیدایش سبب قریب است. همچنان که منافات ندارد که در عین این که حوادث را به آنان مستند می‌کنیم به خدای متعال هم مستند کنیم و بگوییم تنها سبب در عالم خدا است. زیرا این سببیت طولی است نه عرضی و استناد حوادث به ملائکه چیزی زائد بر استناد آنها به اسباب طبیعی و قریه‌اش ندارد و خداوند استناد حوادث به اسباب طبیعی و ظاهریش را تصدیق کرده، همان طور که استناد آن به ملائکه را قبول دارد.

هیچ يك از اسباب، در برابر خدا استقلال ندارند تا رابطه خدا با مسبب آن سبب قطع باشد و باعث شود که نتوانیم آن مسبب را مسبب خدا بدانیم. آری توحید قرآنی استقلال هر چیزی را از هر جهت نفی کرده، هیچ موجودی نه مالک خودش است و نه مالک نفع و ضرر خودش.^(۱)

۲. جنود الهی (علل و اسباب هستی)

﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ

۱. ج ۲۰، ص ۴۶۰.

۲. ج ۱۸، ص ۱۶-۴۱۵.

محفوظ قابل انطباق است بر حوادثی که در خارج ثابت است، یعنی حوادثی که مستندند به اسباب عامه‌ای که تخلف از تأثیر ندارد. اما لوح محو و اثبات قابل انطباق بر همان حوادث است لکن نه از جهت استناد به اسباب عامه بلکه از نظر استناد به اسباب ناقصه‌ای که در بسیاری از موارد از آنها به مقتضی تعبیر می‌کنیم که ممکن است برخورد با موانعی بکنند و از تأثیر باز بمانند و ممکن است باز بمثالیه مثالی که با در نظر گرفتن آن، این دو قسم سبب یعنی سبب تام و سبب ناقص روشن می‌شود، نور خورشید است، ماه، در شب اطمینان داریم که بعد از گذشت چند ساعت آفتاب طلوع خواهد کرد و زمین را روشن خواهد کرد، لکن ممکن است مقارن طلوع آفتاب کره ماه و یا ابر و یا چیز دیگری بین آن و کره زمین حائل شده و از روشن کردن زمین جلوگیری کند، همچنان که ممکن هم هست که چنین مانعی پیش نیاید که در این صورت قطعاً روی زمین روشن خواهد بود.

پس طلوع آفتاب به تنهایی نسبت به روشن کردن زمین سبب ناقص و به منزله لوح محو و اثبات در بحث ما است و همین طلوع به ضمیمه نبود مانعی از موانع نسبت به روشن کردن زمین علت تامه و به منزله ام الکتاب و لوح محفوظ در بحث ما است.^(۱)

تعبیر مختلفی از لوح محفوظ شده است، مثلاً: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» (اسری: ۵۸) که مراد از کتاب اینجا لوح محفوظ است که قرآن تمامی حوادث را نوشته شده در آن دانسته و هم درباره‌اش فرموده: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (یس: ۱۲) و نیز فرموده: «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (یونس: ۶۱).^(۲)

حق مطلب این است که کتاب مبین

همان متن اعیان و موجودات با حوادثی است که به خود می‌گیرند و این به خود گرفتن از این نظر حتمی و واجب است که هر يك مترتب بر علت خویش است و پیدایش معلول بعد از وجود علت، واجب و غیر قابل تخلف است، نه از نظر این که موجودی است مادی که ماده و قوه از نظر ذاتشان ممکن الوجودند. اگر قرآن این معنا یعنی مسئله علیت و معلولیت را کتاب مبین و لوح محفوظ نامیده به این منظور بوده که حقیقت معنا را با کمک مثال تفهیم کند.^(۱)

مانند: ﴿وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا﴾ و به همین معنا گفته می‌شود: «برای درخت مو، عرشی ساختم» یعنی چیزی مثل سقف که همان داربست باشد درست کردم. راغب سپس می‌گوید: هودجی را هم که برای زنان می‌ساخته‌اند از جهت شباهتی به داربست داشته عرش می‌نامیدند و معنای «عَرِشُ الْبَیْرِ» این است که من بر روی چاه سایبان و سقف زدم. نشیمن گاه سلطان را هم که عرش می‌نامند به اعتبار بلندی آن است.^(۲)

۲. مقام عرش

معنای عرش

عرش به معنای تختی است که پادشاه بر آن می‌نشیند و چه بسا در بعضی از موارد استعمال، کنایه از مقام سلطنت باشد. راغب در مفردات گفته است: عرش در اصل، معنای چیزی است که سقف داشته باشد و به عروش جمع بسته می‌شود

عرش مقام زمام جمیع حوادث و اسباب و سرسلسله علل

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارُ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ﴾ (اعراف: ۵۴).

اگر در نظام تکوین دقیق شویم خواهیم دید که حوادث جزئی عالم منتهی به علل و اسباب جزئی است و آن اسباب منتهی و مستند به اسباب کلیه دیگر است،

تا این که همه منتهی به ذات خدای سبحان شوند، با این تفاوت که در نظام‌ها و حکومت‌های اعتباری صاحب عرش بالای سر و نزدیک يك افراد نیست، به خلاف خدای سبحان که با همه و محیط بر همه است چون مالکیت خدای سبحان حقیقی و مالکیت صاحب عرش در مثال بالا اعتباری است.

پس در عالم کون با همه اختلافی که در مراحل آن هست، مرحله‌ای وجود دارد که زمام جمیع حوادث و اسبابی که علت وجود آن حوادثند و ترتیب سلسله علل و اسباب، منتهی به آنجا می‌باشد و نام آن مرحله و مقام عرش است و صور امور کونی‌ای که به تدبیر خداوند اداره می‌شوند، هر چه هست در عرش خدا موجود است و در این باره است که می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ...﴾. پس این که فرمود: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ کنایه است از استیلا و تسلطش بر

ملك خود و قیامش به تدبیر امور آن به طوری که هیچ موجود کوچک و بزرگی از قلم تدبیرش ساقط نمی‌شود و در تحت نظامی دقیق، هر موجودی را به کمال واقعی‌اش رسانیده حاجت هر صاحب حاجتی را می‌دهد و لذا در سوره یونس آیه ۳ پس از ذکر استوا، تدبیر خود را ذکر می‌کند و می‌فرماید: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ﴾.^(۱)

البته مقام عرش به حسب مراتبی که در مراتب آن هست، دارای مراتب و درجاتی است متعالی و شاید آن مراتب عبارت باشد از آسمان‌ها که در کلام مجیدش به عنوان مسکن ملائکه معرفی شده که امر خدا از عرش به سوی ایشان نازل می‌شود و همین آسمان‌ها هستند که بین مردم و عرش خدا حائل شده‌اند.^(۲)

آیا عرش تمثیل است یا حقیقت دارد؟
اگر چه قبول داریم که جمله ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ به منزله کنایه است و لکن کنایه بودن منافات ندارد با این که

۱. ج ۸، ص ۲۰۷.

۲. ج ۱۷، ص ۵۰۵، مستفاد از آیه شریفه: ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (مؤمن: ۱۵).

حقیقتی، این تعبیر را ایجاب کرده باشد و استوای پروردگار بر عرش از قبیل سلطنت و استیلا و ملکیت و امارت و ریاست و ولایت و سیادت رایج میان خود ما، امری اعتباری و قراردادی و خالی از حقیقت نبوده باشد. درست است که ظواهر دینی از حیث بیان نظیر بیانات ما و به صورت امور اعتباری است و لکن خدای سبحان در همه این بیاناتش حقایق و واقعیاتی را بیان می‌کند. به عبارت دیگر گرچه معنای ملک و سلطنت و احاطه و ولایت و امثال آن در خدای سبحان همان معنایی است که ما خود از اطلاق این الفاظ نسبت به خود می‌فهمیم و لکن مصداق‌ها با هم متفاوتند. مصادیق این الفاظ در نزد خدا اموری واقعی و حقیقی و لایق به ساحت قدس او هستند و در نزد ما اوصافی ادعایی، ذهنی و امور اعتباری و قراردادی هستند که سر سوزنی از عالم ذهن و وهم به خارج سرایت نمی‌کنند.

لذا ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ در عین

این که مثالی است که احاطه تدبیر خدا را

در ملکش مجسم می‌سازد، دلالت بر این هم دارد که در این میان حقیقتی هم در کار هست و آن عبارت است از همان مقامی که زمام جمیع امور در آنجا متراکم و مجتمع می‌شود. آیه ﴿وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ (توبه: ۱۲۹) و آیه ﴿الَّذِينَ يَخْمَلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ (مؤمن: ۷) و آیه ﴿يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾ (الحاقة: ۱۷) و آیه ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ﴾ (زمر: ۷۴) نیز دلالت دارند بر این معنا، چه از ظاهر این آیات برمی‌آید عرش حقیقتی است از حقایق خارجی و آیه مورد بحث صرف مثل نیست و لذا ما که می‌گوییم برای عرش مصداق خارجی و حقیقی و الهی هست و همچنین برای لوح و قلم و کتاب مصداقی الهی هست، چنان که در آیه نور نمی‌گوییم که در عالم آینه‌ای الهی و یا درخت زیتونی الهی و یا زیتی الهی وجود دارد. چگونگی اعتراف داریم که آینه و درخت و زیتی که در آیه نور ذکر شده صرفاً برای مثال است.^(۱)

ملائکه، حاملین عرش

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ (مؤمن: ۷)

تدبیر امور عالم می‌کنند و نیز آن ملائکه‌ای که پیرامون عرشند، یعنی مقربین از ملائکه می‌باشند، چنین و چنان می‌کنند. (۱)

۳. مقام کرسی، مقام احاطه و

تدبیر و علم و حضور

کرسی که همان عرش باشد مقام احاطه و تدبیر و حفظ خدا و در عین حال مقام علم و حضور نیز هست. میان عرش و کرسی تفاوت‌هایی هست، به این قرار:

خدای سبحان چه در این آیه و چه در هیچ جا از کلام عزیزش معرفی ننموده که این حاملان عرش چه کسانی هستند، آیا از ملائکه‌اند؟ یا کسانی دیگر؟ ولی عطف کردن جمله ﴿وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ بر حاملان عرش، اشعار دارد بر این که حاملان عرش هم از ملائکه‌اند چون آیه ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ﴾ (زمر: ۷۵) تصریح دارد که طواف کنندگان پیرامون عرش از ملائکه‌اند، پس نتیجه می‌گیریم که حاملین عرش نیز از این طایفه‌اند. لذا با توجه به معنای عرش که بیان شد، معنای آیه شریفه ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ چنین می‌شود:

الف: عرش در باطنی غیب و کرسی در ظاهری غیب

علامه به نقل از مرحوم صدوق در کتاب توحید به سند خود از حنان بن سدید از امام صادق علیه السلام حدیث مفصلی را درباره معنای عرش و کرسی ذکر می‌کند که در قسمتی از آن آمده است: اگر کلمه عرش با کرسی ذکر شود معنایش غیر معنای کرسی خواهد بود زیرا عرش و کرسی دو درند از بزرگ‌ترین درهای غیب و خود آنها نیز از

آن ملائکه‌ای که حامل عرشند، عرشی که تمامی اوامر و همه احکام الهی از آنجا صادر می‌شود، اوامر و احکامی که

غیب بوده و در غیب بودن مثل هم هستند با این تفاوت که کرسی در ظاهری غیب است و طلوع هر چیز بدیع و تازه‌ای از آنجا و پیدایش همه اشیاء از آن درست است و عرش در باطنی آن است، یعنی علم به کیفیت موجودات و هستی آنها و قدر و حد و مکان آنها و همچنین مشیت و صفت اراده و علم الفاظ و حرکات و علم به آغاز موجودات و انجام آنها همه از آن در است.

جهت که مقام غیب و منشأ پیدایش و ظهور موجوداتند مثل هم‌اند و لکن در آنجا که هر دو در کلام ذکر می‌شوند، معنایشان فرق می‌کند و هرکدام يك مرحله از غیب را می‌رسانند، یکی در غیب ظاهر که مشرف و متصل به این عالم است و یکی هم در باطن غیب که بعد از آن قرار دارد. و این که کرسی در ظاهری غیب است معنایش این است که طلوع و ظهور موجودات بدیع و بی سابقه و الگو از ناحیه کرسی است و چون تمامی موجودات خلقتشان بدون الگو است پس همه آنها از آن ناحیه هستند.^(۱)

ب. کرسی مقام تزاحم، و عرش مقام ائتلاف

فوق سبب‌های متزاحم و متنازعی که در عالم وجود دست در کارند سبب و اراده دیگری هست که بر آن اسباب حکومت دارد و هیچ چیزی واقع نمی‌شود مگر آن که آن اراده خواسته باشد و آن اراده فوق است که این سبب رابه جان آن سبب انداخته و از

پس عرش و کرسی دو در مقرون به هم هستند جز این که ملك عرش غیر از ملك کرسی و علم آن غیبت‌تر و نهان‌تر از علم کرسی است. از همین جهت است که خداوند فرموده: ﴿رب العرش العظيم﴾ چه معنایش این است که خداوند، پروردگار عرش است که از کرسی بزرگ‌تر و در عین این که مقرون به کرسی است صفاتش از صفات کرسی عظیم‌تر است.

پس از آن علامه در توضیح حدیث مذکور می‌فرمایند: عرش و کرسی از این

تأثیر آن جلوگیری می‌کند و با این اراده حکم اراده دیگری را باطل می‌سازد و اطلاق تأثیر فلان مؤثر را تصفیه می‌نماید. مثلاً کسی که اراده کرده راهی را طی کند و در بین راه ناگهان می‌ایستد چون اراده دیگری یعنی اراده استراحت و رفع خستگی جلوی تأثیر اراده اولی را می‌گیرد و این دو اراده اگر چه هر کدام مزاحم دیگری است و لکن در عین حال هر دو، اراده فوق را اطاعت می‌کنند و آن اراده مافوق است که این دو اراده را تنظیم نموده و برای رسیدن به مقصد، هر کدام را در جای خود بکار می‌بندد. در این مثال کرسی در مثل، مقام تزاحم آن دو اراده و عرش مقام ائتلاف و توافق آن دو است و معلوم است که اراده دومی مقدم بر اولی است، چون اراده دوم

تفصیل و ظهور اراده اولی است که مجمل و باطن است. و اگر اولی کرسی و دومی عرش نامیده شده برای این است که کرسی محل آشکار شدن احکام سلطان بدست عمال و ایادی اوست و در این مرحله است که هر يك از کارکنان سلطان در یکی از شئون مملکتی مشغول کارند اینجا است که گاهی صاحبان کرسی با هم اختلاف نموده و در نتیجه حکم یکی بر حکم دیگری مقدم شده آن را نسخ می‌کند، بخلاف عرش که مخصوص خود سلطان است و احکامش از نسخ و معارضه محفوظ است و باطن تمامی ظواهر و اجمال همه تفصیلاتی که در کرسی بود در آن موجود است.^(۱)